

فدیر احمد
دانشگاه علیگره (هند)

ذال فارسی

منظور از ذال معجمه ذالی است که به واژه‌های فارسی مخصوص باشد؛ در قدیم اگر این ذال مخصوص به مضارع بود در صورت تصریف حسب ضرورت به دال مهمله بدل می‌شد؛ مثلاً در (آیند) و (آیند) ذال معجمه و در (آیند) (جمع غایب) دال مهمله می‌آمد. اما در ذال تازی و ذال معجمه از لحاظ تلفظ چه تفاوتی بوده؛ در این خصوص ما هیچ اطلاعی نداریم؛ حتی ممکنست در ایران تلفظ هر دو ذال مانند زای هوزمی بوده باشد چنانکه امروز در کشورهای فارسی‌زبان مانند ایران، افغانستان، تاجیکستان، آذربایجان حتی هندوستان و ازبکستان و ترکیه تلفظ می‌شود؛ از لحاظ املا و مقدار عددی رمل میان هر دو ذال هیچ تفاوتی وجود نداشته. اما آنچه مورد توجه هست اینست که ذال معجمه در ابتداء هیچ لفظ فارسی نمی‌آمد؛ به عبارت آخری هیچ کلمه فارسی با ذال شروع نمی‌شد؛ این ذال در آخر یا در میان کلمه فارسی می‌آمد برخلاف ذال تازی که در ابتدا، در خاتمه و در میان کلمه یکسان می‌آید.

در هندوستان بعضی قولهای دو فرهنگ نگار معروف قرن یازدهم

۱- ذال عربی و ذال فارسی هر دو معادل ۷۰۰ هستند.

بنی حسین انجو صاحب فرهنگ جهانگیری و عبدالرشید تتوی صاحب فرهنگ رشیدی وجود ذال معجمه را در فارسی مشتبه گردانیده . مثلاً در جهانگیری ذیل کلمه 'آدیش' آمده :

« بخاطر فاتر مسود این اوراق چنین می رسد که چون در زمان قدیم و عهد باستان زیر دال نقطه می نهادند متأخرین که ازین قاعده آگاه نیستند آنرا خیال ذال منقوطة کرده اند . »

در همین کتاب ذیل کلمه 'آذر' آمده .^۱

« آذر میان عوام بالفتح ذال منقوطة اشتباه دارد و آنچه ارباب رصد و تنجیم مرقوم کلک تحقیق گردانیده اند بضم ذال منقوطة است . . . و فقیر حقیر که راقم این حروفم پیری از پارسیان را که در دین زردشت بود ، دیدم که جزوی چند از کتاب ژند (کذا) و وستاداشت ؛ چون مرا رغبت و شفقت تمام به جمع لغات فرس بود و در فرس از ژند و وستا کتابی معتبر نیست ، به جهت تحقیق لغات با او صحبت می داشتم و اکثر لغات که در خاتمه این کتاب از ژند و پاژند و وستا نقل شده از تقریر آن زردشتی است ؛ و او هرگاه قرأت ژند می نمود و به این لغت که می رسید آذر بضم دال غیر منقوطة می خواند و می گفت که در کتاب ژند و پاژند و وستا این لغت بذال منقوطة نیامده . و هر لغتی که در آن لفظ آذر بود چون آذرباد ، آذربادگان و آذر افروز و آذر برزین

۱- ج ۱ ص ۵۵ .

۲- ایضاً ص ۵۵ - ۵۶ .

و آذرخش و آذرگون و امثالها همه را بضم دال مهمله می‌خوانند؛ پس معلوم شد که این لغت بضم دال یا ذال منقوطة آمده یا می‌تواند بود که هر دو صحیح باشد. و بفتح ذال منقوطة خود به هیچ وجه درست نیست لیکن اکثر شعرا مثل حکیم انوری، حکیم خاقانی و کمال اسماعیل و غیرهم آذر بفتح ذال منقوطة را قافیه ساخته‌اند.

در مقدمه^۱ کتاب ذیل آئین^۲ سوم به گفته‌های نصیرالدین طوسی و ابن‌یمین و انوری قاعده^۳ تفریق میان دال و ذال را نوشته و در آخر علاوه نموده: «اما بعد از تتبع و تفحص بسیار معلوم شد که این حکم کلیه نیست بل اکثری است.»

عبدالرشید تتوی نه فقط نظر صاحب جهانگیری را مورد تأیید قرار می‌دهد بلکه در بعضی جاها مندرجانش را اکثر عیناً شامل فرهنگ خود نموده، تتوی در مقدمه^۴ می‌آرد:

«ذ، این حرف را در فارسی از دال بدین ضابطه امتیاز کرده‌اند که اگر پیش از و صحیح ساکن بود مهمله خوانند و اگر صحیح متحرک یا حرف علت ساکن یا متحرک بود معجمه خوانند چنانکه خواجه نصیر این ضابطه را به نظم آورده:

آنانکه به فارسی سخن می‌رانند

در معرض ذال دال را بنشانند.

ماقبل وی ارساکن جز وای بود

دال است، و گرنه ذال معجم خوانند

۱- ج ۱ ص ۱۶.

۲- مقدمه ص ۱۸ (چاپ تهران).

لیکن اصح آنست که درین دو مقام مهمله و معجمه هر دو خوانند بلکه افصح پیش قدمای فرس مهمله است چنانکه الحال اهل ماوراءالنهر استعمال می کنند و مولانا شرف الدین علی در حلال مطرز، گفته که درین دو موضع اهل فارس بذال معجمه خوانند و اهل ماوراءالنهر بذال مهمله، حتی لفظ گذشت و گذرد را نیز بذال مهمله استعمال کنند، و این حرف مذکور خواهد شد که افصح بذال مهمله است.»

و بعداً ذیل لغت آدیش^۱ هر چه در جهانگیری آمده آنرا اختصاراً بدون ذکر ماخذ نوشته و ذیل لغت آنر^۲ مندرجات جهانگیری را اختصاراً به ذکر ماخذ آورده. مثلاً:

« و وجه آنکه صاحب فرمینگها این لغت (آدیش) را بذال منقوطة تصحیح نموده اند، آنست که در زمان قدیم بر زبر دال نقطه می نهادند، متأخرین آنرا خیال ذال منقوطة کرده اند.»
« آذر بضم ذال، آتش... و در فرهنگ گفته که اردشیر زردشتی که در لغات فرس ماهر بود الخ.»

تا گفته نگذریم که در بعضی موارد تتوی از جهانگیری عدول نموده مثلاً پس از نقل قطعه ای از شرف الدین علی در باره هشت حرف مخصوص به عربی، تتوی علاوه نموده: « و حن آنست که ذال معجمه نیز نیامده بلکه دال مهمله بوده که معجمه خوانند تا آخرین عجم و قاعده آینده محل تامل.»

۱- ج ۱ ص ۷۸.

۲- ایضاً.

از نسخه چاپی جهانگیری واضح می‌شود که در آن ذکر زیر دال است که نقطه‌گذاری شده اما در رشیدی زیر دال است ؛ چون در قدیم زیر دال نقطه می‌گذاشتند بنابراین نظر بنده اینست که شاید نسخه چاپی درست باشد .

در نسخه چاپی جهانگیری نام زردشتی که صاحب جهانگیری در باره لغات زند و اوستا صحبت داشته، درج نشده ؛ اما در رشیدی نامش اردشیر آمده است ؛ ممکنست در نسخه اصل این نام بوده باشد .

اینست بعضی از مندرجات شامل جهانگیری و رشیدی که وجود ذال فارسی را یک کمی مشتبه می‌کند ؛ در سده سیزدهم غالب دهلوی ظاهر آ تحت تأثیر قولهای حسین انجور تتوی به غلط افتاده و از وجود ذال معجمه انکار نموده و بنابراین جلدی بوده که کلمه‌هایی مانند پذیرفتن و گذشتن را با ذال نوشتن غلط است ، باید اینها را بهزای تازی نوشت . اما در آذر و تذر و دال مهمله درست می‌باشد ؛ بعضی از قولهایش به‌قرار زیر است :

« آری^۱ ، دبیران پارس را قاعده چنان بود که بر سر دال ایجد نقطه

نهادندی ، پسینیان ازین رسم الخط به وجود ذال منقوطة در گمان

افتادند . چون در این اندیشه وجود دال بی نقطه از میان می‌رفت

و همه ذال منقوطة می‌ماند اکابر عرب قاعده‌ای قرار دادند و

تفرقه دال و ذال را بر آن قاعده اساس نهادند . »

و پس از این علاوه نموده که این قول بنده نیست بلکه نظر استاد

۱- قاطع برهان ص ۷ ، درفش کاویانی ص ۱۲ .

بنده هر مزئم عبدالصمد است . او دفعه دیگر می آردا :

« خواجه نصیرالدین طوسی نوشته که هشت حرف در فارسی
نیاید ؛ اما از ذکر ذال منقوطه صرف نظر نموده ؛ و گرنه واژه‌ای
نشان بدهید که ذال معجمه داشته باشد ؛ گزشتن ، گزاشتن ،
زیرفتن همه را باید بازای نوشت . کاغذ با دال مهمله درست
است ؛ این را با ذال نوشتن و جمع آن کواغذ بستن اصلاً تعریب
است ؛ بالتحقیق آذر اسم آتش بدال ایجاد است نه بدال ثخذ ؛
هیچ حرفی متحد المخرج بلکه قریب المخرج در فارسی وجود
ندارد : تا هست طانیست ؛ سین هست ث ، ص نیست ؛ های
هوز هست اما حای حطی نیست ؛ حتی قاف نیست ازینرو که
غین متحد المخرج بلکه قریب المخرج است . پس چون [در فارسی]
زا وجود دارد ، ذال چگونگی بوده باشد . »

در این مورد گزارش بنده اینست :

۱- هر چه غالب به استاد خود بنام عبدالصمد نسبت داده ، در اصل
از جهانگیری و رشیدی گرفته شده زیرا معلومست او اقللاً این دو فرهنگ
را تحت مطالعه خویش داشته است و مندرجاتشان عیناً همینست که غالب
آورده است .

۲- در جهانگیری و رشیدی ذال معجمه بدال مهمله بدل شده ؛
اما غالب آنرا برای تازی بدل نموده و برای این عدول هیچ تائیلی نداشته .
این هم عجب بنظر می آید که او در بعضی کلمات زا و در بعضی دال مهمله

درست خیال می کند و حال آنکه در جهانگیری ورشیدی فقط دال مهمله مذکور شده :

۳- اکابر عرب را برای خط فارسی دستور نهادن عجب بنظر می آید؛ از اوضح و اوضحاتست که غالب را در این جا سهوی روی داده است.

۴- این عقیده که دیران پارس بر سر دال ابجد نقطه می نهادند سراسر غلطست؛ ظاهراً مراد از دیران پارس کاتبان دوره اسلامی باشند زیرا در پهلوی و فرس قدیم و حتی در خط ارستا حرفهای نقطه دار وجود ندارد؛ و از کاتبان دوره اسلامی بعضی دستنویسهای کهنه در بعضی کتابخانه های دنیا نگاهداری می شود؛ مثلاً در کتابخانه وینا نسخه کتاب الابنیه بخط اسدی طوسی صاحب لغت فرس مضبوطست که در سال ۴۴۷ هجری استنساخ^۱ شده؛ دستنویس درم نسخه ای باشد از شرح تعریف ابوبکر کلاباذی که در پیشاور در کتابخانه مولانا صمدانی موجود است؛ این دستنویس^۲ در سال ۴۷۳ هـ رونویس شده؛ نسخه سویمین که از لحاظ قدمت خیلی مورد توجه است، ترجمان البلاغه محمد بن عمر رادویانی است که در ۵۰۷ هجری به واسطه اردشیر بن دیلمسپار^۳ رونویس شده. در کتاب الابنیه دال مهمله بدون نقطه و ذال معجمه نقطه دار است؛ در شرح تعریف و ترجمان البلاغه هردو، زیر دال مهمله و بر سر ذال معجمه نقطه ای گذارده

۱- رك : بیست مقاله نزوینی ج ۱ ص ۶۱ .

۲- این نسخه را آقای عبدالحمی حبیبی در ارمغان علمی لاهور ۱۹۵۵

معرفی نموده است .

۳- این نسخه در ۱۹۴۹ در ترکیه چاپ نیکسملی شده .

شده به همانطور که زیر سین سعصص سه نقطه و بر سر شین قرشت سه نقطه گذارده از یکدیگر ممتاز شده. از کشف شدن این سه دستنویس کهنه نظرهای حسین انجو و تتوی و بعداً عقیده غالب هیچ واقعی ندارد.

- ۵- دستور اکابر عجم برای تفریق میان دال و ذال بنا برین نبوده که همه دالهای مهمله بدالهای معجمه بدل شده بلکه برعکس این بوده است؛ یعنی ذالهای معجمه بدالهای مهمله نوشته می شد و برای جلوگیری این رجحان غلط قاعده ای بنا کردند تا تفریق میان ذال معجمه و دال مهمله آسان باشد.
- ۶- حرفهای قریب المخرج و متحد المخرج در فارسی وجود دارد؛ غالب از علم صوت شناسی بهره ای نداشته بنا برین از وجود این حرفها انکار نموده:

در اصل غالب دهلوی در مورد انتقاد از کتاب برهان قاطع در بعضی جایها از استدلالهای منطقی دور افتاده. اگرچه نظر اوست اغلباً در باره یکی از کوتاهیهای برهان قاطع که در این کتاب شکلهای مصحف بدون اینکه درین مورد چیزی گفته شده باشد، درست بنظر می آید اما دو کوتاهی بزرگ که در برهان وجود دارد توجه غالب را جلب نتوانست کرد. اولاً اینکه در برهان واژه های دساتیر که یکی از کتابهای ساخته پیروان آذر کیوان باشد، شامل شده و این عجیب است که این نقص بزرگ برهان در نظر غالب که او کتاب مذکور را مورد انتقاد سخت قرار داشته، بشمار ارزش بزرگ این کتاب رفته است و از همین جهت است که غالب در مقدمه قاطع برهان

۱- بنده مقاله که زیر چاپ است در باره تأثیر دساتیر در کلام غالب

می نویسد^۱:

« چنانکه کمال اسماعیل را خلاق المعانی لقب است ، اگر این بزرگوار (صاحب برهان) را خلاق الالفاظ خوانند چه عجب است . جز لغتی چند که از دساتیر آورده یاد دیگر لغات اندک که در آن تصرف بکار نبرده همه آشوب چشم و آزار دل . »

نقص در همین برهان اینست که درین کتاب صدها شکل هزارش^۲ در ردیف واژه‌های اصیل دیده می‌شود و حال آنکه این هزارشها فقط علامت لفظ‌اند ، نه خود لفظ مثلاً هزارش « چشم » در پهلوی « عینه » است و حروف مکتوب آن عبارتست از « ای ن ه » که الف را باید عین بخوانند و های آخر کلمه نیزه‌ها بزرگ و شبیه به (م) و (ن) پهلوی است که سر هم نوشته شده باشد . بنابراین این کلمه را (اینمن) خوانده^۳ بودند و صاحب برهان در مورد این لغت می نویسد : اینمن^۴ به زبان زند و پازند چشم را گویند .

در هر حال از غالب دهلوی توقع حل چنین مسائل دقیق از فرهنگ نویسی فارسی نمی توان داشت اما در باره ذال فارسی او هر چه نوشته خیلی

۱- ص ۳ .

۲- در جهانگیری و برهان آنرا لغات ژند و پاژند (کذا) قرار داده‌اند .
دکتر محمد معین این واژه‌ها را در مقدمه برهان قاطع ص ۱۰۲ - ۱۰۳ درج نموده ؛ مقاله نویسنده راجع به هزارش و برهان زیر چاپ است .

۳- سبک‌شناسی ج ۱ ص ۸۰ .

۴- برهان ، چاپ دکتر محمد معین ج ۱ ص ۲۰۰ : ایومن .

عجب بنظر می آید .

در سال ۱۹۵۲ میلادی دانشمند گرامی آقای قاضی عبدالودود در مقاله^۱ خود از قولهای شاعران و نویسندگان ایرانی از قرن پنجم بیعدنابت نموده که ایشان ذال را یکی از حروف فارسی دانسته قاعده‌ای برای تفریق میان دال و ذال وضع نموده‌اند ؛ سه سال بعد آقای دکتر عبدالستار صدیقی در یکی از مقالات^۲ فاضلانه^۳ خود نظر قاضی عبدالودود را مورد تأیید قرار داده شواهد دیگری به وجود ذال معجمه فراهم آورده . پس از انتشار این مقالات بنظر بنده این مسئله که ذال حرف فارسی است به نحو نطق و بقین حل شده و اشکالاتی که در این زمینه پیدا نموده بودند ، کاملاً رفع گردیده ؛ لیکن در سال گذشته در مجله^۴ صحیفه^۵ لاهور^۶ آقای قدرت نقوی همین مسئله را مبحث قرار داده و کوشش نموده که نظر آقایان فوق را رد کند و ثابت کند که ذال یکی از حرفهای فارسی نیست . اگرچه آقای نقوی موفق نشده که مقاله^۷ آقای صدیقی را مطالعه نماید اما ظن بنده اینست که در صورت موفق شدن ، او نظر خود را عوض نمی کرد . ازین جهت است که بنده در این زمینه نظر خود را به خدمت آقایان گرامی می‌رسانم :

فضای ایران از دوره^۸ قدیم ذال را حرف معجم می‌دانسته ؛ اما ظاهراً این همه قولها در دسترس غالب دهلوی نبوده ؛ اما او موفق شده بود که فرهنگ جهانگیری و فرهنگ رشیدی را مطالعه نماید و چون بعضی

۱- مجله آجکل دهلی فوریه ۱۹۵۲ ، اگست ۱۹۵۲ .

۲- ارسغان علمی لاهور ، ۱۹۵۵ ص ۱۳۹ بیعد .

۳- بابت ماه ژنو ۱۹۶۹ ص ۱۶۴ بیعد .

اقوال این فرهنگها در این خصوص واضح نبوده غالب عقیده خود قرار داده و به شدت اصرار نموده که ذال شامل حرفهای فارسی نیست. بنده ذیلاً قولهای فرهنگ نویسان و رساله های قافیه و عروض نویسان و شاعران و نویسندگان و غیره درج می کنم تا واضح بشود که نظر مؤلفان جهانگیری و رشیدی و بعداً قول غالب هیچ وقتی ندارد.

فرهنگ نویسان فارسی

در لغت فرس اسدی بانی است مخصوصاً^۱ بذال و در آن واژه هائیکه بذال معجمه یا ذال ماقبل های غیر ملفوظ تمام می یابد بقرار زیر است:

مانید، موبد، کهنبد، نهاد، آباذ (آفرین)، خاذ، لاذ (دیب)، لاذ (دیوار)، آباذ (جای آبادان)، بنلاذ، داشاذ، راز، وسناذ، سرواذ، بالاذ، روخ چکاذ، چکاذ، نژاذ، گردباذ، زشت یاذ، آماده، سنجیده، فلاذ، بیپوده، رذ، هیزبد، نخجد، برازد.

این واژه ها به علاوه آنهاست که در آنها حرف ذال در میان کلمه آمده است؛ نسخه چاپ پاول هورن (۱۸۹۷ م) که مدار آن نسخه ای باشد که در ۷۳۳ هجری رونویس شده، همه ذالهای فارسی را برقرار داشته است. ابن نصر فراهی (م: ۶۴۰ ه) در نصاب الصبیان خود فقط هشت حرف یعنی ث، ج، ص، ض، ط، ظ، ع، ق را مخصوص به عربی

۱. چاپ پاول هورن (۱۸۹۷) ص ۲۳ - ۲۶.

۲. چاپ برلین ص ۶۰.

۳. شامل نطعه ایست که بعداً نقل خواهد شد.

و ذال را حرف فارسی قرار داده قطعه ذیل برای تفریق میان دال و ذال درج نموده است .

در زبان فارسی فرقی میان دال و ذال

بشنو اینرا و فصاحت را بدین منوال دان

آنکه ما قبلش بود با حرف علة ساکنی

همچو برذو باذو بیدو فاذا ذال خوان

آنکه ما قبلش بود بی حرف علة ساکنی

همچو مردو درد و زرد و برد آنرا دال خوان

محمد بن هندو شاه نخبجوی در تالیف خود بنام صحاح الفرس (قبل

۷۳۰ هـ) در مقدمه کتاب^۱ می آرد : « هشت حرف در ترکیب عرب

مستعمل هست ؛ ضح ، حظ ، ثص ، قط که در لغت فرس نیابد مگر

بعضی از آن در لغت ماوراءالنهریان و آن عین و جاء و ثاء و طاء و قاف

باشد . »

بنابراین واضح است که به عقیده^۲ او فقط هشت حرف مخصوص

به عربی است ؛ او ذال را مشترك به حروف تهجی عربی و فارسی می داند ؛

و از همین جهت است که ذیل بیست و یک فصل از باب^۳ الذال اقلان

شصت و یک واژه نقل نموده که حرف آخر آنها ذال فارسی می باشد، و این

واژه های مخصوص علاوه^۴ آنهاست که حرف ذال در میان واژه ها آمده .

۱- این مصراع باختلافی درج شده است .

۲- ص ۱۳ .

۳- ص ۸۶ - ۹۰ .

در معیار جمالی تألیف شمس فخری (۴۵ - ۷۴۴) بابی جداگانه بنام باب 'ذال آمده'، و ذیل آن ۵۶ واژه است که بر حرف ذال و پنج واژه برهای غیر ملفوظ ماقبل ذال مفتوح تمام می‌شود، در هشت جزو آمده است:

در زفان گویا تألیف بدر ابراهیم (قبل ۸۳۷) اگرچه بابی جداگانه نیامده اما از بعضی قولهای او بوجود ذال فارسی استدلال می‌توان کرد:

« باد معروف ... و بیشتر بذال معجمه گویند .

تدر و دراج و بعضی بذال معجمه گویند .

خاد غلبواز، اسدی طوسی بذال معجمه زغن یعنی کریل .

سرواد شعر و نظم بزبان عجم و اسدی بذال معجمه گوید .

در شرفنامه تألیف ابراهیم بن قوام فاروقی (بعد ۸۶۵ هـ) نصلی بدین

عنوان آمده .

فصل فی فرق بین الدال والذال فی الکلام الفرس .

و ذیل آن هرچه او نوشته اختصاراً بدینطور است :

۱- چاپ تهران ص ۹۸-۱۱۵ . علوم انسانی

۲- در هندوستان درباره تفریق میان دال و ذال در میان فضلا و شعرا

یک کمی اختلافی هست : امیر خسرو (م : ۷۲۵) در بعضی منظومه‌ها قافیه

دال مهمله با ذال معجمه آورده ؛ در زفان گویا که در اوائل قرن نهم نوشته

شده ، اکثر واژه‌ها که باید با ذال نوشت ، با دال مهمله آمده و از باب ذال

صرف نظر شده ؛ اما در شرف‌نامه منیری که پس از ۸۶۵ نوشته شده ، قاعده

تفریق دال و ذال را بکار بسته است . بظاهرا این اختلاف نتیجه تأثیر باوراء النهر

و ایران در ادب و زبان فارسی در هند باشد .

« از فواید مجالس صدرالحکما حکیم شهاب^۱ الدین کرمانی قطعه^۲
ذیل^۳ است که از آن خاکسار را مستفید گردانیده‌اند :

در کلام فارسی فرقی میان دال و ذال

بشنو و اسب فصاحت را بدین منوال ران

هر جا ما قبل او ساکن بحرف علت است

همچو باذو بودو بیدو دیدن آنرا ذال خوان

لذا اساتذہ^۴ سخن عود و جود ، و عیدو و عیدرا همراه بود و دود ، و
دیدر شنید قافیه نیاورده‌اند ؛ اما رسید و کشید با نبید و لذید قافیه آمده چنانکه
حافظ گوید :

رسید مژده که آمد بهار و سبزه دمید

وظیفه گر برسد مصر فش گلست و نبید

زمیوه‌های بهشتی چه ذوق دریابد مطالعات ترکی

کسی که زیب ز نخدان شاهدهی نگزید

پس ابراهیم قوام فاروقی که بنده^۵ خداوند سخن و معانیست در کتاب
شرفنامه^۶ خود از رعایت بیان اساتذہ^۴ سخن صرف نظر و از پیروی طریق

۱- یکی از معاصرین صاحب شرفنامه بوده ، و بعلاوه رساله لغت که
هنوز کشف نشده ، مؤلف تاریخ سلطان مالوه بنام مائر محمود شاهی است که
در سال ۱۹۶۹ جزوی از این تاریخ ملخصاً بتوسط دکتر نورالحسن استاد دانشگاه
دہلی چاپ شد .

۲- حکیم مذکور این قطعه را نظم ننموده زیرا همین قطعه مع بیٹی زاید
در نصاب الصبیان درج شده است .

استادان سلف عدول نمی‌توان نمود، اگرچه بعضی اساتذہ* متأخر بر این عمل ننموده‌اند.»

در مؤید الفصلا تألیف محمد بن لاددهلوی (۱۰۰۱ هـ) آمده^۱

است :

« هشت حرف در فارسی نباید، صاد، ضاد، طاء، ظاء، ع،

ث، ح، ق؛ هر دال که در فارسی بعد مد آید ذال شود چنانچه استاد و استاذ.»

اگرچه در قول بالا قاعده* تفریق میان دال و ذال نا کامل بیان شده

اما این کتاب شامل واژه‌هاییست که از آنها می‌توان استدلال نمود که نویسنده*

این کتاب همه قاعده را بکار بسته است. در دوره* او تقریباً همه ذالهای

معجمه بدالهای مهمله بدل شده، بنابراین او نیز برین عمل نموده، اما بعضی

واژه‌هایی که بر ذال معجمه تمام شده، در این فرهنگ بقرار زیر است:

باب الف، فصل ذال : اسپندار مذ، اوستاذ (۲ الفظ) ج ۱ ص ۲۸

باب پ، « : پانید، پیشخذ (۲ الفظ) ج ۱ ص ۱۹۹

باب شین، « : شقتالوذ (۱ الفظ) ج ۱ ص ۵۲۵

باب میم، « : مذ (۱ الفظ) ج ۲ ص ۱۸۰

این شش واژه به علاوه* آنهاست که در میان آنها حرف ذال آمده

است :

در فرهنگ سروری تألیف محمد قاسم سروری (۱۰۰۸ هـ و بعد)

ذیل هرباب ، فصل ذال آمده^۱ و این فصلها شامل واژه‌هاست که بر دال تمام شده و ماقبل آنها متحرك یا یکی از حروف و ، ا ، ی بوده ، این امر عجب بنظر می‌آید که هرچند قاعده^۲ فرق میان دال و ذال در این دوره معمول نبوده ، سروری در پیروی قدا بدین درجه رسیده که همه دالها که در قدیم بشمار ذالهای معجمه می‌رفتند ، ذیل ذال معجمه در آورده : اما بر سر دالها نقطه نگذارده و مانند دال مهمله نوشته است در هر حال از توضیحاتش روشن است که در فارسی ذال معجمه وجود داشته . ناگفته نگذریم که سروری و حسین انجو صاحب جهانگیری نه تنها معاصر بودند بلکه سروری تحت تأثیر فرهنگ جهانگیری فرهنگ خودش را تجدید نظر نموده اما در باره^۳ ذال معجمه او از گفته^۴ صاحب جهانگیری عدول نموده و خلاف آن عمل کرده است .

رساله‌های عروض و قافیه نویسان

کتاب المعجم فی معایر اشعار العجم یکی از جامع‌ترین کتب نقد الشعر و عروض و قافیه است . شمس قیس رازی این کتاب را که طرح آن در مرو در ۶۱۴ هجری ریخته بود ، در حدود ۶۲۰ ه در فارس با تمام رسانید . در این کتاب ذیل بحث روی تفصیل حروف مفرده آمده ؛ و از آنجمله حرفهای دال و ذال بدینطور شرح^۲ داده شده :

۱- این فرهنگ در تهران بکوشش دبیرسیاقی در ۱۳۳۸ - ۱۳۴۱ شمسی

چاپ شده .

۲- چاپ مدرس رضوی ص ۲۱۳ .

حرف دال

و زواید آن دو بیش نیست ؛ حرف نعت و آن ميم و نون و دالی (مند) است که در اواخر صفات به معنی نعت باشد چنانکه دانشمند و حاجتمند و دردمند و نزدیک بدین معنی خداوند و خویشاوند و باوند... ؛ حرف رابطه و جمع و آن نون و دالی (ند) است که در آخر صفات فایدهٔ ربط به جماعت دهد چنانکه عالمند و توانگرند و در جمع گویند می آیند و می روند و رفتند و آمدند ...

حرف ذال

زواید آن سه است ؛ حرف مضارع ر آن ذالی مفرد است که در اواخر کلمات فعل را صیغت مضارع گرداند چنانکه آید ، رود ، و می گوید و می شنود ؛ حرف ضمیر و آن یا و ذالی است که در آخر کلمه فایدهٔ ضمیر جماعت حاضران دهد چنانکه می آید و می روید و ربط را نیز باشد چنانکه عالمید و توانگرید ؛ حرف دعا و آن الف و ذالی باشد که در اواخر افعال معنی دعا دهد چنانکه بر ساذ و ابدهاد علوم انسان

و بدانکه در صحیح لغت دری ما قبل دال مهمله آلا راء ساکن چنانکه درد و مرد ، یا زاء ساکن چنانکه دزد و مزد و نون ساکن چنانکه کمند و گزند نباشد ، و هر دالی که ما قبل آن یکی از حروف مدولین است چنانکه باذ و شاذ و سوز و شنوژ و دید و کلید ، یا یکی از حروف صحیح متحرک است چنانکه نمذ و سبذ و دذ و آمده ذال معجمه اند و در زبان غزنین و بلخ و ماوراءالنهر ذال معجمه نیست و جمله دالات مهمله در لفظ

آرند چنانک گفته‌اند :

از دور چو بینی مرا بداری

پیش رخ رخننده دست عمدا

چون رنگ شراب از پیاله گردد

رنگ رخت از پشت دست پیدا

و دال و ذال بهم قافیت کرده از بهر آنک ایشان همه دالات مهمله

در لفظ آرند .

از این قول شمس قیس رازی واضحست که ذال معجمه بدون هیچ

شک و شبه در قدیم معمول بوده است ، اما دربارهٔ عدم استعمال ذال در

زبان بلخ و غزنین و ماوراءالنهر گزارشهای بنده بقرار زیر است :

قول شمس رازی راجع به عدم استعمال ذال معجمه در بعضی از نقاط

ایران و ماوراءالنهر درست است به علت اینکه این قول مبنی است بر مشاهدهٔ

ذاتی او ، زیرا معلوم است که او ابتداءً در مرو و خوارزم ساکن بوده و

طرح تألیف کتاب المعجم را در مرو ریخته بود ؛ با وجود این تقریباً به نحو

قطع و یقین معلومست که در این نقاط ذال معجمه قبلاً متداول بوده چنانکه

از گزارشهای ذیل واضح خواهد شد :

۱- اسدی طوسی در لغت فرس که در وسط قرن پنجم نوشت

بانی جداگانه بنام باب ذال قرار داده و بگفتهٔ او واضحست که این فرهنگ

شامل لغات اهل ماوراءالنهر و بلخ و خراسان بوده و بنابراین در بارهٔ وجود

ذال معجمه در قرن پنجم و ششم شکی باقی نمی ماند چنانکه خود اسدی

می نویسد :

« کتاب لغت فرس لسان اهل البلخ و ماوراءالنهر و خراسان و غیرهم »
 ۲- نسخه‌ای از شرح تعریف تألیف ابوبکر محمد بن ابراهیم کلاباذی
 بخاری (م : ۳۸۰) که در ۴۷۳ هجری کتابت شده بود ، در پیشاور در
 کتابخانه^۱ مولانا صمدانی موجود است ؛ در این نسخه ذال معجمه به تواتر
 آمده . از اینکه شارح اهل بخارا بود ظاهراً نسخه^۲ حاضر در ماوراءالنهر
 با خراسان استنساخ شده باشد :

۳- نسخه^۳ قدیمی مورخ ۵۰۷ هجری از کتاب ترجمان البلاغه در ترکیه
 محفوظ است که به توسط اردشیر بن دیلمسپار رونویس شده ؛ و این اردشیر
 همان کس است که اسدی طوسی به نشویق او لغت فرس^۴ را نوشته . بنابراین
 می توان قیاس کرد که این نسخه در خراسان کتابت شده باشد . در این نسخه
 ذال معجمه مترتّباً آمده است :

خلاصه اینکه اگرچه ذال معجمه در خراسان و ماوراءالنهر تا اواخر
 قرن ششم هجری متداول بوده اما از قرن هفتم^۵ بیعت تدریجاً استعمال آن کمتر
 شده و در طی قرنهای هشتم و نهم^۶ همذالهای معجمه^۷ قدیم بدال مهمله بدل
 شده . این حدس را از بعضی دستنویسهای فارسی می توان مورد تأیید قرار
 داشت مثلاً :

(الف) مجموعه‌ای^۸ شامل انشاء خواجه محمد پارسا و انتخاب رساله^۹

۱- ارمغان علمی ص ۵۱ بعد .

۲- رك ؛ مقدمه فارسی از استاد احمد آتش صفحه اول .

۳- دکتر مهدی بیانی این مجموعه را در ارمغان علمی ص ۲۲۱ بعد

معرفی نموده است .

حنفی از ابوالقاسم سمرقندی (ظاهراً نمونه قدیمترین نثر فارسی) که در اوش (ماوراءالنهر) در ۷۹۵ هجری استنساخ شده، از ذالهای معجمه عاریست. (ب) نسخه مورخ ۸۴۲ هجری از زیج خاقانی تألیف غیاث الدین جمشید در کتابخانه آصفیه^۱ حیدرآباد نگاهداری می‌شود. این نسخه شامل یادداشتهای سلطان الغ بیگک بخط خودش می‌باشد اما در این نسخه همه ذالهای فارسی با ذالهای مهمله نوشته شده.

(ج) نسخه‌ای از انیس الطالبین تألیف خواجه بهاءالدین نقش‌بند (م: ۷۹۱) (مخطوطه ۱۳۷۶) که بواسطه مولانا عبدالرحمان بجای در ۸۵۶ هجری رونویس شده در کتابخانه بانکی پور پتته نگاهداری^۲ می‌شود؛ این نسخه از ذالهای معجمه عاریست.

(د) نسخه مهمی از درج الدرر تألیف اصیل‌الدین عبدالله شیرازی در کتابخانه دانشگاه اسلامی علیگر مضبوطست^۳؛ کاتبش مولانا معین‌الدین هروی صاحب معارج النبوه بوده که در میان سالهای ۸۶۳ - ۸۶۷ در هرات کتابت شده. این نسخه نیز از ذالهای معجمه عاریست.

(ه) نسخه سلسله الذهب از مولانا بجای در کتابخانه بانکی پور پتته (مخطوطه ۱۸۵) نگاهداری می‌شود^۴؛ در این نسخه بجای بقلم خود قطعه تاریخ درباره تولد پسر خود ضیاءالدین یوسف علاوه نموده؛ در آن ماده

۱- رك : Timurid Mss. in Indian Collections ص ۲۲ - ۲۶.

۲- Timurid Mss. in Indian Collections. ص ۲۲.

۳- ایضاً ص ۳۱.

۴- ایضاً ص ۲۲.

تاریخ این مصراع قرار یافته :

(سهیلی شد ز برج سعد او طالع)

از این قطعه سال ۸۸۲ هجری برمی آید . اما در این قطعه بنا بر قاعده^۱ تفریق در میان دال و ذال ، لفظ شد حامل ذال معجمه باشد . اما منظور شاعر دال مهمله است نه ذال معجمه و الا تاریخ مطلوبه بر نمی آید . ازین واضح است که تا این تاریخ استعمال ذال معجمه کاملاً ترك داده شده بود . اما نباید حدس زد که در هیچ نقطه ای از ایران در قرنهای هشتم و نهم ذال معجمه متداول نبوده ؛ در نظر بنده بعضی دستنویسهای فارسی است که بدان می توان دانست که خیلی بعد از اواسط قرن نهم ذال معجمه در کتابت وجود می داشت ؛ در این خصوص بعداً صحبت خواهم کرد .

کتاب دیگری که درباره ذال معجمه صراحتی دارد رساله^۲ معیار الاشعار محقق طوسی است ؛ در این رساله^۱ فقط هشت حرف مخصوص عبری قرار داده شده . بنظر محقق طوسی ذال حرف فارسی است چنانکه از این رباعی که باو انتساب^۳ کرده واضح می شود :

آنانکه بفارسی سخن می رانند در معرض دال ذال را بنشانند

ماقبل وی ارساکن جزو ، ای بود دال است و گرنه ذال معجم خوانند

رساله^۳ سویمین که در آن درباره قاعده^۲ تفریق میان دال و ذال ذکر

شده از عطاء الله مشهدیست چنانکه او می نویسد^۳ :

۱- چاپ تهران (۱۳۲۰) ص ۱۴ .

۲- بعضی درباره صحت انتسابش شکی دارند مثلاً رك : ارسغان علمی

ص ۱۴۷ حاشیه .

۳- نذر عرشی ص ۲۴۸ .

پوشیده نماند که کلمه باید از بایستن مشتق است. پس دال زاید باشد، و دال منقوط است بنا بر قاعده‌ای که عزیزى^۱ نظم کرده:

در زبان فارسی فرقی میان دال و ذال

بانو گریم زانکه آن نزد افاضل مبهم است

پیش از و در لفظ مفرد گر صحیح ساکن است

دال باشد، ورنه باقی جمله ذال معجم است

اما درین شهر اکثر ذالهای معجمه را بدال مهمله می گویند و متعارف

شده و قاعده مذکور منسوخ شد.

اقوال شاعران و نویسندگان:

شرف الدین علی در^۲ قطعه ذیل هشت حرف را بعربی مخصوص

گردانیده:

هشت حرفست آنکه اندر فارسی نایده می

تا نیاموزی نباشی اندرین معنی معاف

بشنوا من تا کدامست این حروف و یاد گیر

ثا و حا و صا و ضا و طا و ظا و عین و قاف

عبدالرشید تتوی^۳ قول زیر از شرف الدین علی بز نقل نموده:

۱ - ظاهراً مؤلفش شرف الدین علیست ، وک : رشیدی ج ۱ ص ۴۱ .

۲ - ظاهراً ابن قطعه از شرف الدین علی نباشد زیرا در نصاب الصبیان

فراهی چاپ برلن ص ۶۹ همین قطعه درج است .

۳ - مقدمه رشیدی ص ۱۸ و ارسغان علمی ص ۱۱۷-۱۴۸ . شرف الدین

علی قطعه راجع به تفرقه دال و ذال نظم نموده است که ذیل عطاء الله مشهدی

درج شده .

« و مولانا شرف الدین علی در حلال^۱ مطرز گفته که درین دو موضع
 اهل فارس بذال معجمه خوانند و اهل ماوراءالنهر بذال مهمله. »
 قول بالا مبنی است بر قول شمس قیس رازی که قبلاً^۲ درج شده.
 در تاریخ گزیده^۳ این دو بیت عربی بنام ظهیر فاریابی نقل شده:

اعرف الفرق بین دال و ذال
 وهی اصل بالفارسی معظم
 کل ما قبله سکون بلاوا

ی فـدال و ما سواه معجم
 ابن یمین در قطعه^۴ زیر^۳ فرق میان دال و ذال را واضح کرده است:
 تعیین دال و ذال که در مفردی تند
 ز الفاظ فارسی بشنو زانکه مبهم است
 حرف صحیح ساکن اگر پیش ازو بود
 دال است، هرچه هست جز این ذال معجم است

از امور التزامی استدلال بر وجود ذال معجمه

قاضی عبدالودود^۴ بیتی از سلمان سارجی در شرح صنعت رقطا نقل
 نموده است که در آن بیت گشاذ اگر از ذال معجمه نمی باشد صنعت از بین
 می رود. در حدایق السحر^۵ رشید و طواط این مثال از صنعت نحیفا درج

۱ - در جواهر الحروف (بهار) ملل مطرز آمده، رك: صحیفه ص ۱۹۱.

۲ - ارمغان علمی ص ۱۴۲.

۳ - جهانگیری ۱: ۱۶، رشیدی ۱: ۴۱-۴۲.

۴ - مجله آجکل دهلی ژنوو ۱۹۵۲.

۵ - چاپ عباس اقبال ص ۶۷، ارمغان علمی ص ۱۴۳.

نموده است:

زین عالم شد او بخشش مال

تیغ او زینت المالک شد^۱

در این صنعت جمله^۲ حرفهای از یک لفظ منقرطه و از لفظ دیگر که متعقبات آید، مهمله باشد. التزام همین صنعت در بیت فوق شده، ازینرو در هر دو مصراع هر دو حرف در لفظ شد باید نقطه داشته باشند بنابراین واضح است که در دوره رشید و طواط لفظ شد دارای ذال معجمه بود نه دال مهمله.

در دیوان حافظ^۱ قطعه ایست بدینقرار:

اعظم قوام دولت و دین آنکه بر درش

از بهر خاکبوس نمودی فلک مجود

با آن وجود و آن عظمت زیر خاک رفت

در نصف ماه ذی قعد از عرصه وجود

تا کس امید جود ندارد دیگر ز کس انسان

آمد حروف سال وفاتش امید جود

«امید جود» دارای ۷۶۴ می باشد. اگر در امید بجای ذال معجمه

دال مهمله خوانیم، ماده تاریخ دارای ۶۸ باشد که محال است. بنابراین

روشن است که حافظ بجای امید امید نظم نموده و بدینطور واضح می شود

که ذال معجمه در فارسی متداول بوده است. از این نیز می توان قیاس کرد

که در میان ذال تازی و ذال معجمه از لحاظ عدد رمل هیچ فرقی نبوده.

از قوافی استدلال بر وجود ذال معجمه

شعرای فارسی جایز نمی داشتند که دال مهمله و ذال منقوطة را با هم قافیه کنند، بنا بر این است که سنائی^۱ گفته: فتنه را نام عافیت کرده. دال با ذال قافیت کرده، در نتیجه آن گویندگان فارسی دو چیز را مورد توجه قرار می داشتند، اول اینکه واژه های تازی را که شامل ذال ما قبل متحرك یا دال ما قبل و، با الف یا ی هست، با واژه های هم مانند فارسی قافیه نمی آوردند زیرا که در چنین واژه های فارسی ذال معجمه است نه دال مهمله و قافیه ذال با ذال جایز نبوده. ثانیاً کلمات فارسی را که مختموم بدال معجمه باشد با واژه های هم قافیه عربی که مختموم بدال مهمله باشد، قافیه نمی کردند.

شاهد صورت اول یعنی عربی را با فارسی قافیه نیاوردن.

در دیوان عبدالواسع جبلی (م: ۵۵۵) قصاید ذیل مورد توجه قرار

می یابد:

ص ۸۲-۸۴ قصیده های شامل ۳۴ قافیه عربی است که از انجمله

هیچیک فارسی نباشد مانند بید و سعید و عید و وعید، حمید، عبید، شهید و فرید و مبد و عتید و یزید و نهلید و غیر آنها.

ص ۸۷-۸۸ قصیده ایست شامل ۲۹ قافیه عربی که هیچیک فارسی

نیست مانند عود و ممدود و قود و محمود و حدود و موعود و غیر آنها.

ص ۱۰۷-۱۰۸ قصیده ایست شامل ۱۸ قافیه که هیچیک فارسی

نیست مانند شداد، مراد، جماد، بلاد، معاد، جواد، فساد، سداد، سواد و

۱ - اریغان علمی ص ۱۴۱ بحواله مجله یادگار تهران مارس ۱۹۲۸

غیر آنها .

ناگفته نگذریم که قصیده^۴ دیگری (ص ۱۰۱) مانند فوق قوافی دارد اما از آنجمله هیچیک عربی نیست مانند آباد، باد، داد، فریاد، فرهاد، یاد، شاد، داد، راد، افتاد، آزاد و غیر آنها .

ص ۱۱۶-۱۱۸ قصیده ایست که در میان ۳۲ قافیه عربی از این منظومه هیچیک فارسی نیست مانند جود، وجود، مودود، ممدود، محدود، صعود، یهود، خلود، بچود، سعود و غیر آنها .

ص ۱۲۰-۱۲۱ قصیده ایست که دارای ۲۴ قافیه^۵ عربی باشد اما هیچیک فارسی نیست مانند وجود، سعود، مودود، صعرد، محمود، مولود، بچود، عود، حسود و غیر آنها .

در دیوان ابوالفرج رونی (م: جلد ۴۹۲، ص ۳۷) قصیده ایست

بمطلع زیر:

شاهها ترا بشاهی گیتی مرید باد ایام نیک خواه تو ایام عید باد
در میان قوافی عربی این منظومه هیچیک فارسی نیست مانند مرید، عید، یزید، حدید، بجید، وعید، جدید، مشید، ولید، قدید، سعید، مفید، طرید، فرید، شهید، بعید و غیر آنها .

ص ۴۵ . قصیده^۶ کوچکی باشد که شامل قوافی زیر است که از آنجمله

هیچیک فارسی نیست : مسعود، مقصود، عود، معدود، داود، جود .

در دیوان رشید وطواط (م: ۵۷۳) قصیده ای باشد بمطلع زیر:

آفتاب جلال و عالم جود که چو در جهان نشد موجود

از نوزده قافیه^۷ آن هیچیک فارسی نیست .

قصیده دیگری بمطلع زیر است :

زهی جمال ترا آفتاب کرده مجود

نیامدست نظیر تو از عدم بوجود

از چهل و چهار قافیه این نصیده: هیچیک فارسی نیست:

قصیده سویمی بمطلع زیر می باشد :

کمال دولت و دین صورت شجاعت وجود

که شد شجاعت وجود از خصال او موجود

از سی و شش قافیه آن هیچیک فارسی نیست .

در دیوان انوری (م : ۵۸۱) نصیده ایست بمطلع زیر :

کرد عالی بنای این محمدرد اختر سعد و طالع مسعود

هیچیک از سیزده قافیه این منظومه فارسی نیست.

قطعه ای باشد بمطلع زیر:

ای شاه ز نقلها که باشد در کیسه صبح و شام موجود

از قوافی زیر این قطعه هیچیک فارسی نیست ، معدود ، معهود ،

مقصود ، محمود ، مفقود ، مسعود ، جرد ، معبود .

در دیوان سوزنی (م : ۵۶۲) هزلی باشد بمطلع زیر :

امیر عالم سالار رکن دین محمود

که از سعادت چرخ است بخت تو مسعود

از بیست و دو قافیه آن هیچیک فارسی نیست.

قصیده دیگری بمطلع زیر می باشد:

عید شد ایام ما ناآمده ایام عید

چون رسید از راه باشاه جهان میر عمید

از بیست و پنج قافیه^۱ این قصیده هیچیک فارسی نیست .

قصیده سویمین باشد بمطلع زیر :

پری دیدار حوری یاسمن خند دری رفتار کبکی نارون قد

در میان بیست و نه قافیه از این قصیده هیچیک فارسی نیست .

قصیده^۲ چهارمین بدین طور شروع می شود :

وزیر شاه سعد الملک مسعود چو سعد آباد کرد از روی محمود

از بیست و نه قافیه این قصیده هیچیک فارسی نیست .

در دیوان اثیر اخسیکتی (م: ۶۰۸) قصیده ای باشد بمطلع زیر :

ای کلک تو بر اوج عطارد زده ابجد

عنوان نسب نامه^۳ آدم به اب و جد

از سی و چهار قافیه^۴ آن هیچیک فارسی نیست .

قصیده^۵ دیگر بیست بمطلع زیر :

هر که بر من حاج عزمی رای مقصد می کند

عزم درگاه علاء الدین محمد می کند

از سی و شش قافیه آن هیچیک فارسی نیست .

قصیده^۶ سویمین بمطلع زیر است :

بمهد کرد طبیعت مشیمه های ودود

پس از سعادت میلاد سعد دین مسعود

این قصیده شامل ۵۲ قافیه باشد اما هیچیک فارسی نیست .

قصیده چهارمین است بمطلع زیر:

ای عهد تو چون عهد قضا سرمد

وی عمر تو چون عمر ابد ممتد

این قصیده شامل هیچ قافیه فارسی نیست.

در ص ۳۳۱-۳۳۲ دو قطعه هست که هیچیک شامل قافیه فارسی

نیست.

در دیوان جمال‌الدین عبدالرزاق اصفهانی (م: ۵۸۸ یا ۶۱۰ هـ)

ص ۱۱۵-۱۱۸ قصیده‌ایست بمطلع زیر:

ای سعد فلک ترا مساعد اعدای ترا فلک معاند

در میان ۴ قافیه آن هیچیک فارسی نیست.

در ص ۴۰۴ قطعه شامل چهار بیت باشد که هیچیک از قوافی آنها

فارسی نیست:

ای ز خورشید رای روشن تو

جوهر عقل کرده استمداد

در دیوان ابن یمن (م ۷۶۹ هـ) قصیده‌ای باشد بمطلع زیر:

رسید خسرو عادل بطالع مسعود

بمتهای مراد و بغایت مقصود

قصیده دیگر است بدین مطلع:

زهی بسلسله زلف مشکبار مجید

دل شکسته چون من هزار کرده مقید

این قصیده شامل ۳۲ قافیه باشد اما هیچیک از آنها فارسی نیست.

بعضی قطعات و رباعیات شامل قوافی عربی باشد ، مثلاً بک رباعی شامل قوافی بعید ، وعید و مجید باشد که همه آنها عربی و دیگری شامل قوافی دبد و خرید و درید که هیچیک عربی نیست .

در دیوان حافظ (م : ۷۹۲) غزلی بمطلع زیر هیچ قافیه فارسی ندارد :
کنون که در چمن آمد گل از عدم بوجود

بنفشه در قدم او نهاد سر بسجود
قوافی دیگر این غزل بقرار زیر است : عود ، بعدود ، مسعود ، نمود ،
خلود ، داود ، نمرود ، محمود ، موجود .

شواهد صورت دیگری یعنی نیاوردن قوافی

عربی با قوافی فارسی

در دیوان فرخی سیستانی (م : ۴۲۹) قصیده ایست بمطلع زیر :
بمین دولت شاه زمانه با دل شاد

بفان نیک کتون سوی خانه روی نهاد (ص ۲۴)
از سی و هشت قافیه این قصیده مانند لاد ، نرشاد ، فریاد ، باد ، داد ،
بغداد ، بنیاد و غیر آنها هیچیک عربی نیست .

قصیده دیگریست بمطلع زیر :

خسرو می خراست هم از بامداد

خلق بمی خوردن او گشت شاد (ص ۳۷)

شامل ۱۷ بیت است اما هیچیک قافیه عربی ندارد :

قصیده سوئین است بمطلع زیر :

ای همه ساله ز خوی تو دل سلطان شاد

دل سلطان همه سال از خوی تو شادان باد (ص ۳۸)

این قصیده دارای ۱۳ بیت است اما هیچیک قافیه عربی را ندارد:

قصیده چهارمین بمطلع زیر:

هر که بود از یمین دولت شاد

دل بمهر جمال ملت داد (ص ۴۰)

دارای ۳۲ بیت می باشد اما همه قوافی فارسی دارند .

قصیده پنجمین بمطلع زیر:

ای دل من ترا بشارت داد

که ترا من بدوست خواهم داد (ص ۴۲)

شامل ۳۲ بیت است با قوافی فارسی . یک بیت قافیه زیاد که مزید

علیه زید از مصدر زیستن است .

قصیده ششمین بمطلع زیر:

عاشقان را خدای صبر داد

هیچکس را بلائی عشق مباد (ص ۴۳)

از سی و یک بیت این قصیده هیچیک قافیه عربی را ندارد .

قصیده هفتمین بمطلع زیر است:

ای پسر گردل من کرد همی خواهد شاد

از پس باده مرا بوسه همی باید داد (ص ۴۵)

این شامل سی بیت که همه آنها دارای قوافی فارسی باشند .

دو قصیده دیگر (ص ۴۶-۴۷) شامل بیست و هفت قافیه فارسی

هستند. بدینطور فرخی تقریباً ۲۱۷ قافیه فارسی مانند شاد، داد، بامداد،
دهاد و غیر آنها آورده اما هیچیک از آن جمله عربی نیست.

در دیوان قطران (م: ۴۶۵: ۸) قصیده‌ایست بمطلع زیر:

آباد برین برکه و این طارم آباد

وز هر دو خداوند جهان کامروا باد

این قصیده شامل قوافی باد، نوشاد، یاد، بغداد، فرهاد، بنیاد، شمشاد،

آباد و غیر آنها باشد اما هیچیک از آنها عربی نیست:

قصیده دیگری بدینطور آغاز می‌شود:

آمد نوروز و گشت مشک فشان باد

ساحت باغ از نسیم باد شد آباد

این قصیده دارای قوافی آباد، شمشاد، افتاد، آزاد، فرهاد، نوشاد،

فرستاد، بغداد، فرباد، استاد، پولاد و غیر آنها باشد؛ اما هیچیک از اینها
عربی نیست.

قصیده سویمین بمطلع زیر است:

همی ستیزه برد زلف یار با شمشاد

شگفت نیست گرازوی همیشه باشم شاد

شامل قوافی شاد، گشاد، شمشاد، باد، بیداد، نهاد، داد، یاد، فناد،

استاد، نژاد، راد، پولاد، بنیاد و غیر آنها که هیچیک از آنها عربی نیست.

مطالعه دیوان مسعود سعد سلمان (م: ۵۱۵ یا ۵۲۵: ۸) باعتبار

قوافی فارسی خیلی جالب توجه است، مثلاً قصیده‌ایست بمطلع زیر:

ز بار نامه دولت بزرگی آمد سود

بدین بشارت فرخنده شاد باید بود

این منظومه شامل است قوافی بود، سود، نمود، زود، افزود، نغنود،

درود، دود، کبود، پیمود، آلود، بخشود، فرمود، ستود، شنود، آسود،

فرسود، سرود و غیر آنها، اما هیچیک از اینها عربی نیست.

قصیده دیگریست بمطلع زیر:

ای خاصه شاه شرق فریاد

چرخم بکشد همی ز بیداد (ص ۹۴)

شامل قوافی بیداد، بگشاد، فریاد، زاد، پولاد، استاد، داد، فرستاد،

نهاد، فرهاد، افتاد، راد و غیر آنها که هیچیک از آنجمله عربی نیست.

قصیده سویمین بمطلع زیر:

روزگار یست سخت بیفریاد

کس گرفتار روزگار مباد (ص ۱۰۵)

شامل قوافی مباد، خاد، راد، لاد، زیاد (از زیستن)، افتاد، نگشاد،

شمشاد، پولاد و غیر آنها که هیچیک از آنها عربی نیست.

قصیده چهارمین است بمطلع زیر:

سزد که باشد شاهها ز ملک خرم و شاد

که ملک تو در شادی و خرمی بگشاد (ص ۱۱۱)

این قصیده شامل است قوافی مانند بگشاد، بداد، پولاد، نهاد، زاد،

راد، داد، بعداد، نوشاد، آزاد، بنیاد، همزاد و غیر آنها که همه آنها

فارسی اند.

نظامی گنجوی (م: ۶۱۴) در شرفنامه ظاهراً در دو بیت قافیه عربی آورده؛ اما در بیشتر ابیات قوافی فارسی آمده؛ در مطالعه این منظومه بنده بینی ندیدم که قافیه دال و ذال معجمه داشته باشد. بعضی از قوافی که مکرراً آمده برار زیر است:

کاید و پلید (ص ۱۵۱، ۲۲۳، ۲۵۹، ۲۸۶، ۳۸۴، ۴۷۶، ۴۹۱).

رود و سرود (ص ۲۱۱، ۲۹۲، ۴۱۰، ۴۷۱).

رود و کبود (ص ۱۷۹، ۲۸۰).

بید و سپید (ص ۲۷۶، ۴۲۷).

نژاد و بامداد (ص ۲۱۰، ۲۲۰).

تود (= توت) و سود (ص ۳۴۶).

اوستاد و یاد (ص ۳۳۶).

بنیاد و بغداد (ص ۱۲۷).

در دیوان امیر خسرو بهلوی (م: ۷۲۵ هـ) بعضی منظومه‌ها باشد که دال مهمله و ذال معجمه با هم قافیه آمده؛ ممکنست امیرنحت تأثیر ماوراءالنهر که وطن اجداد او بوده، دال را با ذال قافیت می‌کرد یا اینکه در هند همین طور معمول بود باشد. در هر حال کلام امیر خسرو در این خصوص از شعرای فارسی لختلاف دارد. ذیلاً بعضی منظومه‌ها ایراد می‌رود:

ابیات زیر از غزلی (ص ۲۰۶-۲۰۷) مورد توجه می‌باشد:

نمزه‌هایی کرد چشمش بدل این نامراد

باز از دال دوزلقم آن الف قد داد یاد

گفته بودم عمرهای اعتماد با تو بود

این زمان دانستم ای جان نیست برعمر اعتماد

قوافی دیگر نهاد، بباد، اوستاد، خیرباد دارای ذال معجمه اما اعتماد

دال مهمله دارد.

این دو بیت از غزل دیگری (ص ۲۰۷) مورد توجه می باشد:

ساقیا می ده که بیرون سبزه های تر دمید

چون خط سبز جوانان نغز و جان پرورد مید

در خیالت ای خیال ابروانت ماه عید

از هبا قلبی و روحی بیننا بعد بعید

از اوضح و اضحات است که در دمید و کشید و دوید و برید و

گزید و غیر آنها که قوافی این غزل می باشد، ذال معجمه است اما عید و

بعید دال مهمله دارند؛ و این طور قافیه را اساتذده سخن عیب قرار داشته.

در غزل دیگر (ص ۲۵۱) ذال معجمه و دال مهمله با هم قافیه آمده:

دل از بخت گهی شاد نبود جانم از بند غم آزاد نبود

یکدم از عمر گرانی نگلشنت کان همه ضایع و بر باد نبود

خانه گلشن شده بی منت باغ سرو بود ار گل و شمشاد نبود

ناگه آهوی من از دام بجست زانکه اندازه صیاد نبود

واضح است که در صیاد دال مهمله و در باقی قوافی ذال معجمه آمده؛

به همین طور در غزل ذیل (ص ۲۷۱) صیاد با داد و غیره قافیه شده:

افسوس از این حیات که بر باد می رود

کائین ما ز پرورش داد می رود

ای نفس پندگیر که اختر بگردشت

ای مرغ هوشدار که صیاد می رود

و در غزل دیگری نیز صیاد با داد و فریاد و افتاد و ناشاد قافیه آورده

شد مثلاً:

یکدم فراموشم نه‌ای گرچه نیاری یاد من

انصاف حسنت می‌دمم با آنکه ندهی داد من

ای دل در آن زلف دوتا می‌باش تسلیم بلا

کاسان نخواهد شد رها از دام این صیاد من

(ص ۴۶۱)

ابیات زیر از سه غزل انتخاب شده که قوافی دال و ذال دارند:

ای دهلی ای بتان ساده

یک بسته و رسته کج نهاده

بر بسته بمویشان چو مرغول

خسرو چو سگبست در قلاده (ص ۵۱۴)

مائیم و مجلس می خوبی سه چار ساده

من در میانه پیری دین را بیاد داده

ز آندم که دید خسرو مستانه خفت و خیزش

ما جاء کل شیء راس علی یناده

(ص ۵۱۸)

ای زلف تو هر گره گشادی

وی خط تو خطه و سواد

ای چشم مرا چراغ خازه
در سر مکن از کرشمه بادی

بک موج ز غمزه نامزد کن

تا با صف غم کنم جهادی (ص ۵۳۹)

در غزل اول ، قلاده ، در دوم یناده و در سوم سوادى و جهادى
دارای دال مهمله می باشد و حال آنکه بقیه همه قوافی شامل ذال معجمه
باشد .

شعراى فارسى واژه‌هاى عربى که ذال ثمذ درخاتمه دارد باراژه‌هاى
فارسى که بردال تمام می شود و ما قبل متحرك یا حرف علت داشته باشد ، قافیه
آورده اند ؛ از این بنحوظ قطع و یقین برمی آید که چنین واژه‌هاى فارسى مختوم
بذال معجمه بودند نه بدال مهمله زیرا معلوم است که قافیه دال و ذال
جایز نبوده ؛ ذیلاً شواهدى از دیوانهای شاعران فارسى نقل می شود :

کسانى مروزی (م : ۳۹۱) قصیده‌اى دارد بمطلع^۱ زیر :

بگشای چشم ژرف و نگه کن بشنبلیله
تابان بسان گوهر اندر میان خوید

که شامل بیت زیر با قافیه نبیذ است :

آن صافى که چون بکف دست بر نهی

کف از قلدح ندانے هم از قلدح نبیذ

قصیده دیگرىست بمطلع^۱ زیر :

۱ - برگزیده شعر فارسى (تهران) ص ۲۳-۲۴ .

۲ - لباب الالباب (تهران) ص ۶۶۵ .

صبح آمد و علامت مصقول برکشید

وز آسمان شمامه کافور بردمید

که شامل بیت زیر باشد که قافیه نبیذ دارد :

جام کبود و سرخ نبیذ آر کاسمان

گوئی که جامهای کبود است پر نبیذ

بشار مزغزی (قرن چهارم) قصیده بزرگی دارد بمطلع^۱ زیر:

رز را خدای از قبل شادی آفرید

شادی و خرمی ز رز آمد همه پدید

که شامل دو بیت زیر که قوافی عربی مختوم بذال^۲ متحد دارد:

از رز بود طعام وهم از رز بود شراب

از رز بودت نقل وهمه از رز بود نبیذ

آن خوشه بین افتاده بر روی گهای سبز

هم دیدنش خجسته وهم خوردنش لذیذ

قوافی دیگر قصیده پرید، درید، دوید، گزید، مزید، شنبلیذ، دمید،

پرید، چمید، طپید، مزید (= مکید) و غیر آنها هستند.

ابوطاهر خسروانی (قرن چهارم) قطعه^۲ ذیل دارد که شامل یک

قافیه عربی است :

چهار گونه کس از من بعجز بنشستند

کز آن چهار بمن ذره‌ای شفا نرسید

۱ - برگزیده شعر فارسی ص ۳۹-۴۲ .

۲ - لباب الالباب ص ۲۵۸ .

طیب و زاهد و اخترشناس و افسونگر

بدارو و بدعا و بطالع و تعویذ

رودکی سمرقندی قطعه^۱ دارد که قافیه ذال معجمه با ذال نازی

آمده:

دریغ و مدحت چون زرو آبدار غزل

که چابکیش نباید همی بلفظ پدید

اساس طبع ثنابست بل قوی تر از آن

ز آلت سخن آرد همی همه مانید

مانید در اصل از ماندن (= بجا گذاشتن) آمده بمعنی باز ماندگی از

چیزی یا کاری؛ و حتی این کلمه را بتنازی برده و بمعنی باز مانده و بقیه

بکار برده و آن را موانید جمع^۲ بسته‌اند.

قطران تبریزی (م: ۶۵: ۴) قصیده‌ای دارد که قوافی آن کبود، برد،

پود، بشخود، آلود، رود، بغنود، پنمود، بنزود، خود، بسود، درود، زود،

پیمود، بخشود، بدرود، و غیر آنها قرار گرفته؛ این قصیده شامل بیت زیر

باقصیده ذال ثنذاست:

هرشهی که سپه سوی او کشد بنبرد

بخون خورش و بخون سپه شود مأخوذ

اما در دوبیت همین قصیده دال مهمله قافیه آمده یعنی یهود و نمروود.

۱ - اشعار رودکی ج ۳ ص

۲ - ایضاً.

در اصل همین قوافیست که مورد انتقاد اهل فن قرار یافته است زیرا غیر از این دو قافیه همه آنها حامل ذال معجمه بود .

دردیوان قطران (ص ۷۸) قصیده ایست بمطلع زیر :

دیر آمدن شاه بر آورد زمن دود

گر دیر تر آید برود جان و تم زود

که شامل بیت زیر باشد :

هر کو بگه درد به ایزد نزنند دست

بر هر چه رود بر سر او باشد مأخوذ

بنابر این واضح است که همه قوای این قصیده شامل ذال معجمه باشد

نه دال مهمله که اجمال بنظر می آید .

در دو قطعه ذیل قطران ذال تازی و ذال معجمه (که الآن بشکل

دال مهمله آید) را با هم قافیه آورده است :

آذر فروز و می خورشها بماه آذر

آئین ماه آذر بوی می است و آذر

بادا بدرد مانده دشمنت چون کمانه

بگذار شادمانه صد اورمزد و آذر

یک بخشش تو کردن بار دو یست گردون

ایمن بزی ز گردون همچو پسر ز مادر

تو بیست جهان برهن ، تو باد خصم خرمن

از هیبت تو دشمن جوشن دهد بچادر

روی عدوت پرچین وز خویش کرده پرچین

از تیغ توشه چین لرزنده و تو ایدر

دوری زبند و دستان بارای و هوش و دستان

با زور پور دستان با فر و یال نوذر

گر خلت بی توانی دانا شوی تو آنی

بگذار تا توانی گیتی بناز و بگذر

ای وصل تو آب و هجر تو آذر

ماننده تو نزاید از مادر

با مهر تو لاله روید از سندان

با فر تو آب زاید از آذر

از بیم تو خصم ترک و جوشن را

کرده بددل بمعجر و چادر

در غیت رهنمای چون سلمان

در حضرت راستگوی چون بوذر

ای میر بچنگ دشمنان رقی

با میر بسان طوس بن نوذر

بگذار جهان بدانش و آرامش

تا هست جهان تو از جهان مگذر

واضح است که همه دالهای قافیه اصلاً دالهای معجمه بودند :

مسعود سعد سلمان (م : ۵۱۵ یا ۵۲۵) در قصیده بمطلع زیر دوبیت

آورده که شامل قوافی باذال ٹخذ باشد :

لرا و عهد خطاب خلیفہ بغداد

خدای عزوجل بر ملک خجسته کناد

ایات زیر شامل قوافی عربیست :

نشاط را همه در مجلس تو باد مقام

ملوک را همه بر درگه تو باد ملاذ

بجل و عقد و بدو نیک عزم و جزم ترا

چو کوه باد ثبات و چو باد نفاذ .

قوافی این قصیده بقرار زیر است :

یاد ، آباد ، بنیاد ، خرداد ، نوشاد ، زاد ، پولاد ، داد ، میلاد (نام) ،

نهاد ، باد ، همزاد ، لاد ، نژاد ، راد ، آزاد و غیر آنها که همه دارای ذال

معجمه باشد .

عثمان مختاری غزنوی (م : ۵۵۵ هـ) نبیذ را بارسید و پدید در قطعه

زیر قافیه آورده است :

جهان سیاه نماید همی بچشم خرد

خبر دهید کسی کافتاب را چه رسید

مگر ز گردش گردون تیزگرد بماند

که می نیاید خورشید نورمند پدید

چو ماند مهجور از دست او و مجلس او

بہیج چیز نخذد بہیج جام نبید

قوافی دیگر ندید، برمید، نوزید، برید، شنید، دوید، کلید باشد که همه اینها شامل ذال معجمه بوده.

در رباعی ذیل نبیذ همراه ذال معجمه قافیه آمده :

سلطان سده‌ای کرد که چون چرخ پدید

پنداشت که آفتاب در خاک افتید

معلوم فلک شد که چو شه خواست نبیذ

خورشید بخاک هم بتواند بخشید

در قصیده^۱ زیر از سنائی (م ۵۰۲۵ یا ۵۳۵ هـ) ذال تازی و ذال معجمه

همراه قافیه آمده :

در این مقام طرب بی تعب نخواهی دید

که جای نیک و بد است و سرای پاک و پلید

قوافی عربی در این ابیات آورده شده :

مدار امید ز دهر دو رنگ ، یک رنگی

که خار جفت گلست و خار جفت نبیذ

ز دور هفت رونده طمع مدار ثبات

میان چار مخالف مجوی عیش لذیذ

در این زمانه که دیو از ضعیفی مردم

همی سلاح ز لاجول سازد و تعویذ

قوافی دیگر این قصیده مروارید، چشید، چکید، برید، رسید،

دمید، مکید، گزید، نخید، پرید و غیر آنها هستند که اصلاً دارای ذال

معجمه باشند.

سوزنی سمرقندی (م : ۵۶۲) قصیده‌ای دارد بمطلع زیر :
 ای عامل خراج کفایت نمای راد
 دستور خسرو و شرف دست میرزاد
 این قصیده شامل سیزده قافیه از آنجمله یک عربی و مابقی فارسی
 باشند ؛ بیت زیر قافیه عربی مختم بذال ثخداست :

ده ساله کدخدائی شاهان بیک زمان
 داری و بیش دارد از این امر تو نفاذ
 بنا برین واضح است که دالهای مهمله که در قوافی فارسی دیده می‌شود
 اصلاً دالهای معجمه بوده .

انوری (م : ۵۸۳ هـ) از آوردن قافیه دال و ذال در یک رباعی ،
 عذر نخواسته است ؛ این رباعی بعلاوه دیوان در جهانگیری و رشیدی نقل
 شده است :

دست بسغا بد بیضل بتموژ
 از جود تو بر جهان جهانی افزود
 کس چون تونه سخی هست و فی خواهد بود
 گر قافیه دال شو زهی عالم جود

انوری در یک قطعه نفاذ را بانهاد و باد و فرهاد و غیر آنها قافیه کرده
 و عذر نخواسته زیرا این همه قوافی فارسی دارای دال معجمه بودند نه دال
 مهمله که الآن دیده می‌شود . بیت اول و بیت شامل قافیه دال تازی اینست :
 مثال عالی دستور چون به بنده رسید

قیام کرد و بیوسید و برد و دیده نهاد

توئی که بر در امروز دی و فردا را
 اگر بخواهی حاضر کنی ز روی نفاذ
 اثر اخسیکتی (م: ۶۰۸ هـ) که اکثر قوافی ذال مهمله آورده ،
 قصیده‌ای دارد شامل قوافی فارسی که بدین طور آغاز می‌شود :

نمی‌توان بسر سرّ روزگار رسید
 که خانه بسته در است و نظر شکسته کلید

این قصیده بینی دارد که شامل ذال تازی است :

به بزم گیتی منشین و گرنه ساغر وار
 بخون سپار دل و دیده را بجای نیید

قوافی دیگر این قصیده بدین قرار است :

ندید ، نخلید ، بجنیید ، نچید ، دید ، ببرد ، بچکید ، بدرید و غیر آنها .
 واضح است که این همه دارای ذالهای معجمه باشد .

عطار نیشابوری (م: ۶۱۹ هـ) در یک منظومه ذال تازی ، ذال
 معجمه و ذال مهمله را با هم قافیه آورده است :

در قعر جان مستم دردی پدید آمد

کان درد بندیان را دایم کلید آمد

گر مست این حدیثی ایمان تراست لایق

زیرا که کافر اینجا مست نیید آمد

تا داده اند بونی عطار را ازین می

عمرش دراز تر شد عیشش لذید آمد

شد مست مغز جام از بوی باده زیرا
 جام محبت تو با بوسعید آمد
 در پدید و کلید ذال فارسی، نبیذ و لذیذ ذال تازی و در بوسعید دال
 مهمله است، و این قافیه دال مهمله با ذال تازی و معجمه مورد انتقاد اساتذہ
 فن قرار گرفته .

در منظومہ دیگر از عطار ذال تازی با ذال معجمه قافیه آمده :

هر کرا ذوق دین پدید آید شہد دنیا ش کی لذیذ آید
 چہ کنی در زمانہ کہ درو پیر چون طفل نارسید آید
 آنچنان عقل را چہ خواہی کرد کہ نگونسار بکٹ نبیذ آید

جمال الدین عبدالرزاق اصفہانی : (۵۸۸ یا ۶۰۰ھ) در منظومہ ذیل

مانند عطار قوافی ذال معجمه با ذال ٹخذ و دال مهمله آورده است :

در این مقرنس زنگار خورد دود اندود
 مرا بکام بد اندیش چند باید بود

مرا خدای تعالی عزیز عرضی داد
 کہ جز بعز قناعت نمی شود خوشنود

ہمی گریزم ازین قوم چون پری ز آہن
 کہ می گریزند از من چو دیو از قل اعوذ

چہ بود با من اہل زمانہ را کہ مرا
 نہ ہیچکس بخشید و نہ ہیچکس بخشود

گہی زدولت آن بی سبب شوم محروم
 گہی بقبضہ این بی گنہ شوم مأخوذ

حسود کوشد تا فضل من بپوشد لیک
 کجا تواند خورشید را بگل اندود
 بدان خدای که بر خوان پادشاهی او
 به نیم پشه رسد کاسه سر نمرود
 که نزد همت من بس تفاوتی نکند
 از آنچه چرخ بمن داد یا زمن بر بود
 مرا تواضع طبعی عزیز آمد لیک
 مذلتست تواضع بنزد سفله نمود
 نه از تواضع باشد زبون دون بودن
 نه حلم باشد خوردن قفا ز دست جهود
 و پس از این دوبیت آخرین است که در دیوان ادیب صابر شامل یک
 قصیده باشد :

اگر حکایت مسعود سعد و قلعه نای طاعات فرنگی
 شنیده‌ای که در آن بود سالها ماخوذ
 بچشم عقل نظر کن ایا پسندیده

زمانه قلعه نایست و ما در آن مسعود

سه بیت از همین قصیده ادیب صابر (م : قبل ۵۴۲) در همین قصیده
 جمال‌الدین قبلاً داخل شده ، بنابراین واضح است که دوبیت فوق یا یکی را
 در دیوان جمال الحاقی شمرد زیرا قصیده ادیب قانیه دال دارد حتی کلمه
 ماخوذ در دیوان ادیب بصورت مطرود آمده . بعلاوه این دوبیت الحاقی ،

قصیده جمال الدین دارای قافیه دال مهمله و ذال معجمه و ذال تازی باشد .
اگرچه اینطور قافیه در کلام شاعران فارسی شاذ است اما گاهی گاهی دیده
می شود . از واضح و اضحات است که در نمرود و جهود دال مهمله ، در اعوذ
و مأخوذ ذال تازی و در بقیه قوافی ذال معجمه باشد .

جمال اصفهانی در یک قطعه کوچکی همین کار را دفعه دیگر کرده است
یعنی دال مهمله را با ذال تازی و فارسی قافیه کرده است . بعضی اشعار
منظومه ذیلاً نقل می شود :

ای مُلک بدیدار تو چون باغ بگل شاد

عالم بوجود تو چو روح از جسد آباد

با رحمت تو دود سقر مروه روح

با هیبت تو نکبت صبح آذر حداد

از حزم تو پوشید زره قامت ماهی

وز وجود تو زد موج گهر صفحه فولاد

از نعمت تو شمسه نرگس شده زرین

وز طیبت تو گنبد گل شاخه شمشاد

منشی فلک اجری ارزاق نداند

تا نشنود از کلک تو پروانه انفاذ

باعبار قوافی امور ذیل در خور توجه است :

(۱) شاعر ذال تازی با ذال معجمه قافیه آورده ؛ انفاذ دارای ذال

تازی و آباد ، فولاد ، مرداد و غیره ذال معجمه هستند .

(۲) شاعر یک قافیه دال مهمله با ذال تازی و فارسی بدون عذر آورده؛ فتنه را نام عاقبت کرده، حداد دال مهمله دارد و قافیه آن همراه انفاذ و آباد نزد اهل فن معیوب است. دو منظومه از کمال اصفهانی (م: ۶۳۵ هـ) باعتبار قافیه ذال معجمه و ذال تازی مهم است. بعضی ابیات از منظومه اول بقرار زیر است:

اصفهان خرم است و مردم شاد

اینچنین عهد کس ندارد یاد

هفت تو بجوشن فلک ببرد

چون کنی تیغ حکم را انفاذ

قاصدان خلدنگ را پی کرد

سهم یاس تو از طریق تفضا

بسکه رشک است بر صفا هانش

دجله اشکی است بر رخ بغداد

قوای دیگر داماد، شمشاد، نژاد، خرداد، باد، قباد، استاد، فرستاد،

فولاد، خاد و غیر آنها هستند. واضح است که همه اینها دارای ذال معجمه

هستند و رنه قافیه اینها با انفاذ و تاذ که دارای ذال تازی باشند، درست

نمی‌شد.

بعضی اشعار از قصیده دیگری نقل می‌شود:

درین جناب همایون که تا قامت باد

یمن معدلت صدر روزگار آباد

شد از تعرض احداث روزگار ایمن
 بیارگاه تو هر محرمی که ساخت ملاذ
 من آنکهی سپر از دشمنان بیندازم
 که تیغ حکم ترا کم شود مضای و نفاذ
 قوافی دیگر از قبیل فولاد ، شاد ، نهاد ، نژاد ، قباد ، داد ، راد ،
 بر باد ، فریاد ، بنیاد ، آزاد و غیر آنها هست و واضح است که اینها دارای
 ذال معجمه هستند و از همین جهت است که اینها را با ذال تازی قافیه قرار
 داده است .

ابن یمن (م : ۷۶۹ هـ) درد و قطعه ذال معجمه را با ذال مهمله قافیه
 آورده و عذر خواسته است ؛ منظومه اول بقرار زیر است :

گر ز من اقران به ثروت فایق اند

من هنر می جستم ایشان سیم و زر استانی

شکر ایزد داد هر یک را مراد

من گرفتم سر بسر کان زرانند

پیش من هستند همچون کان جماد

نیست با ایشان عنادی در دلم

خود مسیحا کی کند با خرد عناد

قافیه هر چند خواهد گشت ذال

سهل باشد نیزشان بر ریش باذ

باذ را که شامل ذال معجمه است با ذال مهمله قافیه کرده است .

قطعه دیگری اینست :

بوستان گل فضل و گل بوستان هنر

سیف دین ای ز وجود تو هنرها موجود

بگر فکرت دل صاحب نظران بریاید

چون ز کتم عدم آید سوی صحرای وجود

مهر رایت چو بر اقلیم هنر سایه فکند

طالع اهل هنر شد متوجه به صعود

ذهن و قنات تو از سلک معانی گه نظم

بسر انگشت بیان باز گشادست عقود

تا در اقلیم هنر نوبت شادیت زدند

بنده گشت از دل و جان همچو ایازت محمود

گر ز تقدیر فلک باتو دم از شعر بلند

خرد از بانگ دهل فرق کند نغمه عود

و رحله می برد از رای تو خورشید رو است

بی هنر آنکه در آفاق کسش نیست حسود

پیش صاحب نظران بر سر بازار هنر

گوهری کو نبود نظم تو باشد مردود

قطعه نزد من آوردی و از غایت لطف

روی بر خاک نهاد آب حیاتش به سجود

گرچه یک قافیه ذال است ولی گوهر وجود

سیف از آن قطعه غرا بهمه خلق نمود

همه قوافی قطعه دارای دال مهمله تازی است ؛ فقط در بیت آخر قافیه شامل ذال معجمه باشد و ازین جهت شاعر عدو خراسته است .
در دوغزل از حافظ (م : ۷۹۲) قافیه ذال معجمه با ذال تازی آمده ؛ غزل اول به مطلع زیر است :

جهان برابروی عید از هلال و سمه کشید

هلال عید درابروی یار باید دید

بیتی که شامل ذال تازی است بدینطور آمده :
نبود چنگ و رباب و نیید و عود که بود

گیل وجود بن آغشته گلاب و نیید

قوافی دیگر ازین غزل بقرار زیر است :

کشید ، درید ، شنید ، خرید ، گردید ، رسید ، مروارید :

غزل دیگری بدینطور آغاز می شود :

رسید مژده که آمد بهار و سبزه دمید

وظیفه گر برسد مصرفش گل است و نیید

قوافی دیگر ازین غزل که بقرار زیر است ، دارای ذال معجمه باشند :

کشید ، نگزید ، دمید ، شنید ، خرید ، نچشید :

متون کهنه و ذال معجمه

آقای قاضی عبد الودود از متون کهنه فارسی ثابت نموده است که

از دوره قدیم ذال معجمه در فارسی متداول بوده است ؛ در تحت مطالعه

بنده بعضی متنهائی است که قول آقای عبدالودود را مورد تأیید قرار می‌دهد. بعضی فقرات و جمل که در کتابهای قدیم عربی راه یافته است بر وجود ذال معجمه گواهی می‌دهد. مثلاً در دورهٔ خلافت یزید (۶۰ - ۶۴ هـ) یزید بن مفرغ شاعر در هجاء عباد بن زیاد حاکم سیستان و برادرش عبیدالله بن زیاد حاکم بصره فقرات چند سروده که هر چند آن در ردیف شعر ادبی نمی‌باشد اما آنرا می‌توان شعر عامیانه نامید و آن فقرات در کتب عربی مانند طبقات الشعراء (ابن قتیبه)، تاریخ کبیر (طبری)، کتاب الاغانی (ابوالفرج اصفهانی) و غیر آنها باختلافی درج شده است؛ اما صورتی که آقای میرزا محمد قزوینی در بیست مقاله (ج ۱ ص ۴۱) درج نموده درست بنظر می‌آید:

آبست ، نبیذاست ، عصاران زیب است سمیه روسپیداست

کلمهٔ روسپید حامل ذال معجمه باشد.

آقای قزوینی در بیست مقاله (ج ۲ ص ۴۲ - ۴۴) قطعهٔ دیگری را

بگفتهٔ تاریخ طبری نقل نموده است؛ و آن قطعه بوقوع زیر علاقه دارد:

ابومنذر اسد بن عبدالله در سال ۱۰۸ هـ برختلان تاخت آورد، خاقان آنجا

مقابله نمود و ابومنذر را شکست داد؛ در نتیجه آن لشکر ابومنذر پراکنده

شد. در این درخراسان فقرات ذیل سروده شده:

از ختلان آمدی ، برو تباه آمدی ، بیدل فراز آمدی .

بعلاوهٔ نسخهٔ کتاب الابنیه (مکتوبهٔ ۴۷ هـ هجری) که در آن ذال

معجمه بکار برده شده، دستنویسهای زیر نیز مورد توجه قرار می‌یابد:

در نسخهٔ شرح تعرف که در ۴۷۳ هـ استنساخ شده و اکنون در پشاور

در کتابخانه مولانا صمدانی نگاهداری می‌شود، ذال معجمه بتواتر آمده، این نسخه بتوسط آقای عبدالحی حبیبی در ارمغان علمی (۱۹۵۵) معرفی شده است.

نسخه دیگری که در این مورد خیلی جالب توجه است ترجمان البلاغه محمد بن عمر الرادویانی است؛ نسخه از این کتاب که بفرخی انتساب داده می‌شده در ترکیه مکشوف شده و بیست سال پیش دانشمند فقید احمد آتش از روی همین نسخه متن انتقادی این کتاب را همراه عکس نسخه کامل در استنبول چاپ نمود. این دستنویس مهمی بتوسط اردشیر بن دیلمسپار که بنا بر تشویقش اسدی طوسی لغت فرس را تألیف نموده، در سال ۵۰۷ هجری رونویس شده چنانچه در خاتمه نسخه آمده:

«اسپری شد این کتاب بیروزی و به روزی و نیک اختر و فرخی بردست ابوالهیجا اردشیر بن دیلمسپار النجمی القطبی الشاعر اندر اواخر شهر الله المبارک رمضان برپانصد و هفت از هجرت پیغمبر محمد بن المصطفی مبارک باذ
بر خداوندش»

در همه نسخه از اول تا آخر ذال معجمه مرتباً آمده، حتی اسماء علم نیز ازین کلیه مستثنی نیستند. مثلاً اسم رودکی شاعر همیشه رودکی بذال معجمه نوشته شده. کاتب اهتمام نموده است که زیر دال مهمله یک نقطه بگذارد، و در میان ذال و زی نیز فرق ملحوظ داشته است: مثلاً مصرعهای ذیل شامل افعال هستند که از گذاشتن و گذاشتن ترکیب یافته و بذال نوشته شده:

گره گذاشته از فیر بر صحیفه سیم (۱۲۳۷)

نگذاشت هیچ رزم رستم (۱۲۳۸)

مگذر بیاب سروسهی پاک بشکنی (۲۵۵ ب)

سحر گاهان یکی عمدا بصحرا برگذر کنی (۱۲۵۸)

بکوه ماند و مردم بدو گذاران کوه

مردی که شکفتست کوه کوه گذار (۲۵۸ ب)

بگذرانیدی سپاه از روذهای کز قیاس (۲۶۷ ب)

گزاردن بمعنی عرض نمودن، بیان کردن، و گزارش بمعنی بیان و

تفسیر با زای هوز است نه بذال معجمه و کاتب نسخه ترجمان البلاغه از این

چیز اطلاع داشته مثلاً در بیت زیر (گزار) را با زای درست نوشته :

نه رهنمای بکار آیدش نه طالع گیر

نه فال گوی بکار آیدش نه خواب گزار

از تفصیل زیر از همین کتاب واضح می شود که در کلمه بوذ، ذال

معجمه است نه دال مهمله : *تال جامع علوم انسانی*

« بوذ بی ذال پیش او بنگار

عرب اندر عجم مولف کن الخ ...

بوذ را چون ذال بیفکنی بو بوذ»

در نسخه هذا پذیرفتن و افعالی که از این ترکیب یافته با ذال معجمه

آمده و همین درست است

کنیش تباه گردد و نقصان نپذیرد (۲۵۲ ب)

شود پذیره دشمن بچستن پیکار (۲۶۵) ا
 پذیره آمده آن دلربای بردر کاخ (۲۷۵) ا
 از گزارشهای فوق واضح می شود که در فارسی از ابتدا ذال معجمه
 متداول بوده و این امر چنان روشن و واضح است که احتیاج بدلیل ندارد.

اکنون ذالهای معجمه بدالهای مهمله بدل شده و فقط در چند واژه ها
 مانند گذشتن، گذاشتن، پذیرفتن، آذر، تذر و کاغذ و غیره بان مانده است.
 اما درباره تاریخ این تحول در میان فضلا یک کمی اختلافی هست. آقای
 دکتر عبدالستار صدیقی نوشته که تا اواخر قرن هشتم ذال معجمه کاملاً از بین
 رفته اما بگفته آقای میرزا محمد قزوینی پس از قرن هشتم و بعد بنا بر وجوه
 نامعلوم امتیاز در میان ذال معجمه و ذال مهمله تدریجاً ختم شده و کم کم ذال
 بدال بدل شده^۱. از گفته آقای قزوینی برمی آید که پس از قرن هشتم استعمال
 ذال معجمه بطور شاذ در فارسی وجود داشته. این قول کاملاً درست است
 زیرا در تحت مطالعه بعضی دستنویسهائی است که پس از ۸۵۸ و نوین شده
 و در آن ذال معجمه بتواتر استعمال شده. ذیلاً بعضی از دستنویسهای قرن
 نهم که شامل ذال معجمه باشد معرفی می شود:

۱ - دیوان حافظ نسخه آصفیه حیدرآباد مکتوبه ۱۸ ۸ هجری. این

نسخه شامل مجموعه ایست که محتویات آن بقرار زیر است:

۱ - اربغان علمی ص ۱۰۱

۱ - تاریخ جهانگشای جوینی حاشیه ص فح.

کلیله و دمنه ورق ۱-۴۶۲

منطق الطیر حاشیه ورق ۱-۲۷۲

دیوان حافظ حاشیه ورق ۲۷۳-۴۶۲

عبارت ذیل که در ورق ۴۶۲ (متن) در آخر کلیله و دمنه آمده مشعر

تاریخ استنساخ نسخه است :

« و فرغ من کتابته يوم الثلاثاء ثاني عشر شهر ربيع الاول سنة ثمان عشر

و ثمان مائة » .

بهره‌ای ازین مجموعه که شامل دیوان حافظ و جزوی اخیر از کلیله و دمنه

بود در حیدرآباد در ۱۹۴۶ چاپ فیکسملی شده اما در ابتدا تاریخ کتابت

نسخه بجای ۸۱۸ هـ اشتباهاً ۹۱۸ هـ درج شده . در این نسخه ذال معجمه

بتواتر آمده . بنده یادداشتی مفصل راجع بهمین نسخه در مجله علوم اسلامیة

دسامبر ۱۹۶۰ چاپ نموده‌ام (ص ۵۸ - ۶۸) .

۲ - دیوان حافظ نسخه گورکھپور مکتوبه ۸۲۴ هـ : کاتب نسخه

شخصی بنام محمد بن مسعود بن عبدالله القاری الحافظ بوده . این دیوان

شامل مجموعه‌ایست که تاریخ اتمام آن در آخر دیوان کمال خجندی بدینطور

ضبط شده :

تم الكتاب المتن والحاشیه ، انتخاب دیوان الشیخ العارف الفاضل

الکامل ملک الشعراء المتأخرین عمدة السالکین کمال الملة والدين الخجندی

روح الله روحه على يدى العبد الضعيف المحتاج الى رحمة ربه الباری محمد بن

سعید بن عبدالله الحافظ القاری اصلح الله احواله ... فی سلخ ذی الحجة اربع

وعشرين وثمانمائة الهجرية .

و در این ذال معجمه بتواتر آمده و واژه‌های مانند : آید ، باشد ، نمیدهد، زذ، ارزذ، دارذ، اندازذ، ندارد، روذ، میروذ، آید، شاید، آرذ، انگیزذ، دمید، شنید، وزید، بیرذ، آمد، داذ، مباد، بنیاذ، باذ، افتذ، افتاذ، بوذ، خواهد بوذ، نبوذ، شوذ، نفرستاذ، رسید، و غیر آنها که قافیه یا ردیف واقع شده، بدالهای معجمه نوشته شده است .

۳ - دیوان حافظ نسخه خلخالی مکتوبه ۸۲۷ هـ . از روی همین نسخه آقای میرزا محمد متن محققانه دیوان حافظ نشر نموده است ؛ در این نسخه نیز ذال معجمه بتواتر آمده .

۴ - شاهنامه فردوسی نسخه مصور، موزه دهلی شماره ۶۰/۵۴ مکتوبه ۸۳۴ هجری، کاتبش محمود بن محمد است که برای خراججه نورالدین محمد تهیه نموده ؛ در این نسخه ذال فارسی آمده .

۵ - مثنوی مولانای روم نسخه کتابخانه شخصی نواب رحمت الله خان (علی گره) که مجلد اول در ۸۵۸ هجری رونویس شده : فی عاشر ذی قعدة سنه ثمان و خمسين و ثمانمائه ؛ در صفحه ۱۵۴ این نسخه واژه‌هایی که باید ذال معجمه داشته باشند ۳۱ هستند از آن جمله ۲۶ نقطه دار و پنج بدون نقطه ؛ از این می‌توان قیاس کرد که در ۸۵۸ هجری و بعد در فارسی ذال معجمه تا چه درجه دایر و سایر بوده .

خلاصه کلام اینکه :

۱ - در اوائل دوره اسلامی در زبان ایران ذال معجمه وجود می‌داشت و تا اواخر قرن ششم و اوائل قرن هفتم در تمامی نقاط ایران متداول بوده است.

۲- پس از قرن هفتم در ماوراءالنهر و بعضی نقاط خراسان تدریجاً استعمال ذال معجمه کمتر شده اما در اکثر نقاط ایران تا اواخر قرن نهم ذال معجمه کاملاً بدال مهمله بدّل شده با استثنای واژه‌های چندی مانند پذیرفتن و گذشتن و تذرو و غیر آنها و در این واژه ذال فقط در نوشتن متداول است اما در خواندن مانند زای هوز تلفظ می‌شود. بعلاوه ایران در افغانستان و تاجیکستان و آذربایجان و ازبکستان و هندوستان و ترکیه همین صورت حال وجود دارد.

۳- در هندوستان در قرن یازدهم بعضی اقوال نویسندگان فرهنگ جهانگیری و فرهنگ سروری وجود ذال معجمه را مشتبه گردانیده اما ایشان هیچ جا نگفته که بجای ذال زا باید نوشت.

در قرن سیزدهم غالب دهلوی از وجود ذال معجمه انکار نموده و در بعضی کلمات ذال را با زا مانند گذشتن و پذیرفتن، و در بعضی کلمات دال را با زا مانند گذشتن و پذیرفتن، و در بعضی با دال مهمله مانند تذرو و آذر درست قرار داده. تحقیق همین قول غالب منظور بنده بوده و از تفصیلات بالا روشن است که غالب در قول خود تا چه حدی درست بوده است.